

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

سخن در این بود که آیا قضاتی که از ناحیه امام منصوب شده اند، وفات امام نقشی در انعزال آنها دارد یا خیر؟ اقوال را ملاحظه کردیم در ذیل این مسأله به فرعی در مورد زمان حاضر رسیدیم که در فرمایش مرحوم محقق حلی نیامده است.

آن فرع این است که اگر در عصر غیبت باشد چطور؟ عمومات راجع به نصب قاضی برای عصر غیبت اگر مراد از آنها در واقع قاضی تحکیم در عصر غیبت باشد، عموماتی مثل مقبوله و مشهوره ربطی به زمان حیات و ممات امام صادق (ع) ندارد بلکه امام برای جلوگیری از مرافعه شیعیان به طاغوت که همان قضات منصوب حکام جور بودند فرمودند «ینظران الی رجل منکم و انی قد جعلته علیکم حاکما» و این یک قاعده الی یوم القیامه است و این دلیل نصب «کل یوم» تجدید برای «کل شخص» تجدید می شود برای کسی که شرایط قاضی تحکیم را داشته باشد.

بله اگر در عصر غیبت حکومت حقه شیعه تشکیل شود و فقیه ولی امر مبسوط الید باشد و عده ای را بالمباشره و عده ای را مع الواسطه به عنوان قاضی نصب کرده باشد وفات او با واسطه هم تأثیری در منصبی که برای قضات قرار داده شده است دارد آیا به وفات او این افراد منعزل می شود یا خیر؟ این یک حرف جدیدی است و بین قدما مورد بحث واقع نشده است. برخی از معاصرین در آثار خودشان فرمودند این که ولی امر قاضی نصب می کند مثل آن است که حکم رئیس جمهور را تنفیذ می کند یا برای فلان اداره یا برای فلان مرکز نظامی رئیس یا فرمانده معین و نصب می کند. کلیه مقاماتی که ولی امر آنها را نصب می کند باب قضاء هم مثل آن ها است و دخلی به این ندارد که فوت ولی امر یا درگذشت او مایه انعزال برای صاحبان این مناصب باشد. این فرمایش در کتاب القضاء (جلد 1 ص 239) مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی آمده است.

در این ارتباط به نظر می‌رسد این متفرع بر بحث دیگری به نحو مبنایی است که اگر کسی مستجمع شرایط قضاء نبود، قاضی قرار دادن او از باب نصب است یا اذن؟ فرق نصب و اذن در این است که اگر بگوییم نصب، یعنی شخصی که به عنوان قاضی قرار گرفته واجد جمیع شرایط برای قضاوت کردن است و فقط نصب را ندارد و چون قضاوت هم منصب است نیازمند نصب امام است که وقتی نصب شد جمیع الاختیارات را خواهد داشت و ولایه القضاء برای او مستقر میشود ولی اگر باب اذن باشد، در این صورت قاضی مأذون تابع حدود اذن می‌شود که کجا حکم بدهد کجا ندهد؟ و امثال آن. گاهی این بحث مطرح است که اگر قاضی مستجمع شرایط نبود حاکم می‌تواند به او اذن بدهد که در حدود اذن کارهایی تحت نظارت انجام بدهد ولی نمی‌تواند چنین شخصی را به قضاوت نصب کند.

اشکال ما به بعض المعاصرین این است که امروزه در نظام ما و در فقه حکومتی ما، قطع و یقین داریم که قضات مشغول به امر قضاء این طور نیست که همگی واجد و مستجمع جمیع شرایط در قضاء شرعی باشند تا لازم باشد انتخاب آنها از باب نصب باشد از این رو چیزی که الان اتفاق می‌افتد تفویض اذن محدود به قضات شاغل است که باید در این محدوده زمانی، مکانی و موضوعی و تحت نظارت دادگاه‌های بالاتر قضاوت کنید! در این صورت این کلام پیش می‌آید که آیا علی‌رغم فوت اذن، اذن مأذون باقی می‌ماند یا خیر یا اقتضاء اذن برای دوام منوط به بقای اذن است و اگر اذن صلاحیت خود را (به جهت فوت یا جنون) از دست بدهد، مأذون هم صلاحیت نخواهد داشت.

لذا این که بگوییم منصب قضاء هم یک منصبی است هیامان طور که ریاست یک سازمان، موسسه، و یا فرمانده ارتش بودن هم یک منصبی است و در همه موارد با فوت ولی امر آن مناصب باقی می‌ماند به نظر می‌رسد یک مطلب درستی نباشد و قیاس مع الفارق است لذا آنچه بعض المعاصرین فرمودند مطلب تمامی نیست.

اگر چنانچه ولی امر کسی را نصب کرده به عنوان رئیس السلطه القضائیه و او به نیابت از ولی امر کسانی را برای قضاء انتخاب کرده و به آنها حکم می‌دهد، فوت رئیس قوه قضائیه در سمت این قضاتی که به امضای او سمت گرفته اند چه تأثیری می‌گذارد؟ در این جا کلامی که در عصر امام معصوم گفته شد که اگر امام (ع) مثلاً مالک اشتر را به سمت ولایت مصر منصوب فرموده و او نیز قضاتی را نصب کرده است، اگر جناب مالک فوت کند، تکلیف قضات چه می‌شود گفتیم فوت واسطه در اذن خللی در اذن از مقام اصلی وارد نمی‌کند یعنی هرکسی که جناب مالک نصب کرده است گویا حضرت امیر (ع) نصب کرده است و تا امام در قید حیات است سمت هم برای آن شخص باقی است.

در باب وکالت هم این دعوا مطرح است که اگر کسی به دیگری وکالت قابل توکیل بدهد و شخص اخیر
سومی را وکیل نماید و وکیل واسطه فوت کند آیا وکالت از ناحیه موکل اصلی باقی است یا خیر؟ می‌گوییم
فوت واسطه موجب از بین رفتن وکالت نمی‌شود. بنابراین در حکومت اسلامی اگر رئیس قوه قضائیه فوت
کند کسانی که با وساطت این رئیس متوفی منصوب شده بود همچنان سمت خود را دارند و نیاز به تجدید
نیست.

امروزه فرع دیگری هم مطرح است که اگر مدت خدمت رئیس قوه قضائیه تمام شود، سمت قضات منصوب او
چه می‌شود؟ جواب همین است که آن اذن، اذن ولی امر است که از این کانال ابلاغ شده است.

ولی در وفات خود ولی امر، قضات منصوبی که از ناحیه واسطه او منصوب شده اند، سمت آنها منعزل می
شود چون به عقیده ما بحث قضاء در امروز دائر مدار اذن در قضاء است و وقتی ماهیت کار آنها اذن است،
باید اذن حیات داشته باشد تا اذن نفوذ داشته باشد، هرچند در امام معصوم این شبهه بود که حی با میتش
فرق ندارد و اذن او بگوییم باقی است کما این که در کلام شیخ اعظم این بحث مطرح است ولی خود ایشان
در ادامه فرمودند نباید غلو کنیم و خود ائمه چنین چیزی در مورد خودشان نمی‌گویند.

ممکن است فرمایش شهید ثانی را بگویید اگر همه قضات بعد از فوت ولی امر منعزل شود، هرج و مرج پیش
می‌آید که می‌گوییم راهکار داریم همچنان که مرحوم اراکی بعد از فوت امام راحل همه را به سمت
خودشان ابقاء کرده است و یا این که بگوییم از باب ضرورت است که الضرورات تتقدر بقدرها.

و الحمد لله رب العالمین